

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

در تحلیل شهید صدر از واجب تخیری، وی در «مباحث الأصول» نهایتاً صورت چهارم از اقسام ترخیص را برمی‌گزیند که بر پایه‌ی «ترک المجموع» است؛ بدین معنا که ترخیص ناظر به عنوان واحد اعتباری «ترک مجموع» است، نه ترک تک‌تک اطراف. در نتیجه، موضوع مبعوضیت و مؤاخذة، یک عنوان واحد خواهد بود و—حتی در فرض ترک جمیع اطراف—عصیان و عقاب واحد تحقق می‌یابد. تمایز میان «ترک الجمیع» و «ترک المجموع» در این است که اولی ناظر به کثرت ترک، و دومی واحدی اعتباری است؛ از این رو، اگر شارع موضوع مؤاخذة را «ترک مجموع» قرار دهد، تکثر عقاب از میان می‌رود. شهید صدر سپس با دقت فنی، امکان حمل نظریه محقق اصفهانی بر این صورت را رد می‌کند؛ زیرا مبنای محقق اصفهانی بر «وجوبات تعیینی مشروط» است که لازمه‌اش تعدد خطاب و بالتبع تعدد عقاب در فرض ترک جمیع است. تنها با دو راه می‌توان از این اشکال رهید: یا عدول به «وجوب واحد بدلی» بر جامع انتزاعی «أحدها»، یا تحدید شارع در موضوع مؤاخذة به «ترک المجموع». در تحلیل مبنای‌تر، شهید صدر معقولیت نظریه محقق اصفهانی را وابسته به منشأ وجوب می‌داند: اگر وجوب حکم عقلی منتزع از طلب غیرمرخص باشد (بنابر مبنای میرزای نائینی)، ساختار «دو طلب تعیینی همراه با ترخیص ترک أحدهما» به‌طور معقول واجب تخیری را تصویر می‌کند. اما اگر وجوب مدلول لفظی امر یا انشاء مولی باشد، جمع «وجوب تعیینی مطلق» با «ترخیص ترک» تهافت دارد و به‌ناچار باید ترخیص مقید وجوب گردد، که همان تقیرر آخوند خراسانی است. به نظر ما، ریشه‌ی تهافت نه در منشأ وجوب، بلکه در نحوه‌ی صورت‌بندی ترخیص است: اگر ترخیص به «رفع طلب بدلی» یا «اشتراط وجوب» بازگردد، نظریه سازگار می‌شود؛ اما اگر در کنار الزام تعیینی مطلق باقی بماند، در هر دو مبنا متهاافت است. بنابراین، دو راه معقول برای حلّ نهایی باقی می‌ماند: (۱) وجوب واحد بدلی، (۲) اشتراط وجوب به عدم امتثال بدل دیگر.

منهج بحث در تبیین نظریه واجب تخیری

بحث ما در اینجا به تحقیق محقق اصفهانی در باب واجب تخیری اختصاص دارد. در جلسات پیشین، دو بیان ایشان در تعلیقه بر نهاية الدراية، نقدهای محقق خوئی و نیز تحقیق شهید صدر به تفصیل بررسی شد. اینک به نکته‌ای می‌پردازیم که محقق اصفهانی در متن اصلی نهاية الدراية—به‌منزله زمینه‌سازی برای همان تحقیق—طرح کرده است: ایشان برای کیفیت قیام ملاک در اطراف واجب تخیری پنج صورت فرض نموده و از میان آن‌ها «صورت پنجم» را اختیار کرده است؛ تفصیل این اختیار در همان تعلیقه آمده است.

تذکر روشی: روش صحیح و فنی آن بود که نخست، نظریه آخوند خراسانی تبیین شود، سپس دیدگاه محقق اصفهانی در متن نهاية الدراية—که در حاشیه بر کلام آخوند است—نقل گردد، و در پایان، شرح مبسوط ایشان در تعلیقه پی گرفته شود. با این حال، در این دوره، به پیروی از سیر مباحث در محاضرات سید خوئی، این ترتیب معکوس شده است. این روش—هرچند از حیث فنی ایده‌آل نیست—، لکن در ارزیابی‌ها، نسبت تاریخی اقوال را ملحوظ خواهیم داشت.

افق ادامه بحث: نخست، متن نه‌ایة الدراية در مقام پنج‌گانه‌سازی کیفیت ملاک نقل و تحلیل می‌شود و حدود «صورت پنجم» — به‌عنوان مختار مؤلف — دقیقاً ترسیم می‌گردد. سپس نسبت این صورت با آنچه در تعلیقه آمده است سنجیده و پیوندهای مفهومی/مبنایی آن با نقدهای سید خوئی و تقریر شهید صدر بازخوانی می‌شود. در نهایت، با حفظ همین چارچوب، بحث «اطلاق صیغه امر» و نسبت آن با تعیینیت/تخیریت بر وفق ترتیب محاضرات و با ارجاع به متن کفایه و تعلیقات محقق اصفهانی و میرزای نائینی دنبال خواهد شد.

نظریه محقق اصفهانی؛ تفکیک صور ملاک و تبیین محل نزاع در واجب‌تخیری

محقق اصفهانی در تحلیل کیفیت قیام ملاک در اطراف واجب‌تخیری پنج صورت را فرض کرده و چهار صورت از آن‌ها را یا خارج از محل نزاع دانسته یا به «تخیر عقلی» باز می‌گرداند. تحقیق در حقیقت‌تخیر بر «تخیر مولوی شرعی» متمرکز است؛ تمرکزی که در حقیقت مفروض بنیادین اصولیان است، هرچند گاه تصریح نشده باشد. این پیش‌فرض از کلام محقق خراسانی نیز به‌وضوح استفاده می‌شود.

تخیر عقلی ثبوتاً روشن و بی‌ابهام است: در آن، وجوب به جامع کلی تعلّق می‌گیرد و هر فرد، صلاحیت امتثال آن جامع را داراست. آنچه مسئله‌ی محوری در بحث است، «تخیر شرعی» در مقام ثبوت است: اگر هر یک از اطراف به‌تنهایی واجد ملاک لزومی است، چرا شارع هر دو را تعییناً واجب نکرده است؟ و اگر ملاک در یکی منحصر است، چرا همان یک فرد معین واجب نشد؟ به عبارت دیگر، چگونه با تقرّر ملاک در هر دو طرف، حکم به «تخیر» — نه «تعیین» — تعلّق می‌گیرد؟

تنبیه: حتی اگر تحلیل نهایی در سنخ امتثال، تخیر شرعی را به تخیر عقلی نزدیک سازد، با «تخیر عقلی محض» یکسان نیست؛ زیرا عقل، مستقلاً قادر بر تعیین اطراف واجب نیست و این تعیین، به بیان شارع متقوم است. با بیان شارع، شکل امتثال شبیه تخیر عقلی می‌شود، اما سنخ حکم، مولوی است نه ارشادی. بحث ما در اینجا آن است که شارع چطور می‌تواند «او» را در جعل خود نصب و میان چند مورد از متعلق واجب تخیر را تشریع کند. بنابراین، محلّ نزاع حقیقی در واجب‌تخیری، «تصویر ثبوتی تخیر شرعی» است، نه بازخوانی تخیر عقلی. هر صورتی که به جامع کلی عقلی یا خروج از مولویت بازگردد، از دایره بحث خارج است؛ نقطه کانونی، تبیین معقول تعلّق الزام شرعی به نحو تخیر میان اطراف ذوالملکات، و پاسخ به چرایی عدم تعین، علی‌رغم فرض تمامیت ملاک در هر طرف است.

صورت اول: امتناع استیفای غرض دوم

فرض نخست آن است که هر یک از دو طرف واجب‌تخیری فی‌نفسه و با قطع نظر از دیگری، دارای ملاک لزومی مستقل باشد؛ اما با تحقق یکی و استیفای غرض آن، دیگر مجالی برای استیفای غرض فعل دیگر باقی نماند و فعل دوم بی‌ملاک گردد.

حکم مسئله: وجوب جمعی

بر این فرض، جعل «وجوب‌تخیری» از سوی مولای حکیم وجهی ندارد؛ زیرا اگر هر دو غرض لازم‌التحصیل‌اند و تحقق یکی، امکان تحصیل دیگری را از میان می‌برد، مقتضای حکمت آن است که مولا به هر دو فعل «دفعه واحده» امر کند تا هر دو غرض استیفا شود (يجب الأمر بهما دفعةً تحصيلاً للغرضین)، نه آن‌که مسیر را به «تخیر» بسپارد. در نتیجه، ساختار حاصله وجوب هر دو است، نه تخیر شرعی.

مثلاً اگر فرض شود انجام «عق» در روز نخست، «اطعام ستّین» را در روز بعد فاقد ملاک می‌کند — در حالی‌که هر دو ملاک لزومی‌اند — مقتضای حکمت مولوی، امر به جمع دفعی آن دو برای جلوگیری از تفویت یکی از دو غرض است؛ نه ترخیص بدلی میان آن‌ها. در نتیجه، این صورت، نه صورت معقولی از «تخیر مولوی شرعی» بلکه بازگشت به «وجوب جمعی» است؛ لذا از محل نزاع واجب‌تخیری شرعی خارج خواهد بود. محقق اصفهانی در بیان این صورت می‌فرماید:

عدم حصول الغرض من أحدهما مع حصوله من الآخر إن كان لمجرد أن استيفاء أحدهما لا يُبقي مجالاً لاستيفاء الآخر، مع كون كلٍّ من الغرضين لازم الحصول في نفسه، فلا محالة يجب الأمر بهما دفعةً تحصيلاً للغرضين.[1]

صورت دوم: تزامم در ملاک و بازگشت تخییر به حکم عقل

در این فرض، هر یک از دو فعل با قطع نظر از دیگری، دارای ملاک لزومی است؛ اما تحصیل هر دو ملاک در زمان واحد ممکن نیست و اگر هر دو عمل به صورت همزمان انجام شوند، فاقد ملاک خواهند بود. در عین حال، اگر به صورت تدریجی و متوالی انجام گیرند، هر دو ملاک لازم الاستیفا باقی است؛ یعنی پس از اتمام «عق» و «اطعام» همچنان ملاک لزومی خود را حفظ می‌کند.

حکم مسئله: تزامم و تخییر عقلی

محقق اصفهانی این حالت را مصداق «تزامم» می‌داند. گاه تزامم در خود امر است و گاه در ملاک آن. همان‌گونه که در «تزامم امتثالی» اوامر مستقل—نظیر وجوب نجات دو غریق—تخییر، عقلی و غیرمولوی است، در این جا نیز تخییر، عقلی است نه مولوی. به بیان دیگر، با بقای دو ملاک لزومی و تعدد جمع همزمان، عقل حکم می‌کند مکلف در شروع یکی از آن دو مخیر باشد.

فرق با صورت اول

در صورت اول، انجام یکی، ملاک دیگری را به کلی از میان می‌برد (لا یبقی مجالاً لاستیفاء الآخر)؛ از این رو مقتضای حکمت مولا، امر به انجام همزمان هر دو بود (الأمر بهما دفعةً)، و تخییر—نه عقلی و نه مولوی—مجال نداشت. در صورت دوم، انجام یکی، ملاک دیگری را از بین نمی‌برد؛ تنها جمع همزمان متعذر است. در چنین وضعی که هر دو ملاک مطلوب‌اند ولی جمع دفعی ممکن نیست، پای «تزامم» به میان می‌آید و تخییر «حکم عقل» است. بنابراین، این فرض، صورت صحیحی از «تخییر شرعی مولوی» به دست نمی‌دهد و به «تخییر عقلی» بازمی‌گردد. دقت شود که تعبیر «تزامم در ملاک» در این مقام، ناظر به تعدد تحصیل همزمان دو غرض در ساحت امتثال مکلف است؛ نه آن سنخ از تزامم ملاکی نزد شارع که به جعل حکم واحد منتهی می‌گردد. محقق اصفهانی در بیان این صورت می‌فرماید:

ولو فرض عدم حصولهما إلا تدریجاً لعدم إمكان اجتماعهما في زمان واحد كانا كالمتزاممين، فإن التزامم قد يكون في الأمر، وقد يكون في ملاكه، وكما أن التخيير في المتزاممين—من حيث الأمر—تخيير عقلي لا مولوي، كذلك التخيير هنا.[2]

صورت سوم: تضاد مطلق میان دو غرض

در این فرض، «تضاد مطلق» میان دو غرض مفروض است؛ نه از آن حیث که اجتماع دو محصل در زمان واحد ممتنع است (صورت دوم)، و نه از آن حیث که استیفاء هر یک، بالمره مجال استیفاء دیگری را از بین ببرد (صورت اول)، بلکه به این معنا که ترتب غرض بر هر یک «فی نفسه» مقید به عدم ترتب غرض بر دیگری است. بر اساس این اشتراط عدم، اگر مکلف دو فعل را معاً و در آن واحد انجام دهد، شرط ترتب غرض در هر دو نقض می‌شود و «هیچ یک از دو غرض» فعلیت نمی‌یابد؛ به عبارت دیگر، جمع همزمان محصلین، هر دو را بی‌اثر می‌کند.

حکم مسئله: عدم انطباق با واجبات تخییری شرعی

در مصداق تخییر شرعی، اتیان همزمان اطراف، به بطلان و لااثر شدن هر دو طرف نمی‌انجامد؛ چنین ساختاری با سیره شریعت و ظاهر ادله تخییر سازگار نیست. با فرض اشتراط عدم، عقل حکم می‌کند مکلف یکی از دو فعل را اختیار کند تا قید «عدم تحقق غرض الآخر» فراهم شود؛ این تخییر «حکم عقل» است، نه جعل مولوی شارع. لذا این صورت تصویری از «تخییر شرعی مولوی» نیست و از محل نزاع خارج است. در نتیجه، صورت سوم—با فرض تضاد مطلق میان دو غرض—نه تنها بر واقع واجبات تخییری شرعی منطبق نیست، بلکه در نتیجه‌گیری به «تخییر عقلی» بازمی‌گردد؛ از این رو، نمی‌تواند مبنایی برای تبیین

«تخیر مولوی شرعی» باشد. محقق اصفهانی در این رابطه می‌نویسد:

و إن كان تضاد الغرضين على الإطلاق، لا من حيث إن اجتماع المحصلين في زمان واحد غير ممكن، و سبق كل منهما لا يبقی مجالاً لاستيفاء الآخر، بل من حيث إن ترتب الغرض على أحدهما مقيد في نفسه بعدم ترتب الغرض على الآخر، و لازمه عدم حصول شيء من الغرضين عند الجمع بين المحصلين، فهذا مع عدم انطباقه على الواجبات التخيرية الشرعية خارج عن محلّ الكلام؛ لأنّ التخيير حينئذ عقلي—أيضاً—لا مولوي شرعي.[3]

صورت چهارم: استقلال در اثر و تضاد میان آثار

فرض آن است که هر یک از دو فعل، اثر و غرض خاصّ مستقل دارد، اما این دو اثر به جهت تضاد ذاتی قابل جمع نیستند؛ به نحوی که در صورت اجتماع هم‌زمان دو فعل، تنها یکی از دو اثر فعلیت می‌یابد و دیگری منتفی می‌شود. این فرض—برخلاف صورت سوم—به ظاهر با واجبات تخیری شرعی قابل انطباق است؛ زیرا در آنها جمع هم‌زمان اطراف نه ممنوع است و نه موجب بطلان عمل. در کفاره افطار عمدی، اگر مکلف عتق و اطعام را معاً انجام دهد، اصل کفاره محقق است؛ این با فرض ترتب یک اثر در اجتماع قابل توجیه است.

نقد اول: خروج از محل بحث

محل نزاع در واجب تخیری آن جاست که هر طرف، فی‌نفسه و با قطع نظر از دیگری، دارای ملاک و اثر لزومی مستقل باشد؛ به گونه‌ای که استقلال ملاک در همه احوال محفوظ بماند. در این صورت چهارم، با فرض اجتماع، یکی از دو اثر ساقط می‌شود. این سقوط اثر در ظرف جمع، با «استقلال مطلق ملاک» —که مفروض محلّ کلام است—ناسازگار و موجب خروج بحث از مدار واجب تخیری شرعی است.

نقد دوم: تغییر اطراف تخیر و مخالفت با ظاهر ادله

بر اساس این صورت، موضوع تخیر از «نفس دو فعل» به «انجام هر یک منفرداً» در برابر «انجام هر دو مجتمعاً» منتقل می‌شود؛ یعنی طرفین تخیر عبارت می‌شوند از: 1- اتیان کلّ واحدٍ منهما علی الانفراد، و 2- الجمعُ بینهما. این نتیجه با ظاهر ادله واجبات تخیری—که تخیر را میان خود افعال (مانند عتق و اطعام) برقرار می‌کنند—ناسازگار و خلاف ظاهر است. در نتیجه، صورت چهارم، هرچند در بدو نظر با برخی شواهد فقهی سازگار می‌نماید، اما به جهت خروج از مفروض محل نزاع و تغییر موضوع تخیر، نمی‌تواند مبنای تحلیل «تخیر مولوی شرعی» قرار گیرد. محقق اصفهانی در بیان این صورت می‌فرماید:

كما أنّ فرض استقلال كلّ من الفعلين في أثر خاص—بحيث لا يجتمعان معاً من حيث ذاك الأثر؛ لتضاد الأثرين—وترتب أحد الأثرين بخصوصه عند الاجتماع، لينطبق على الواجبات التخيرية التي لا بأس بالجمع بينها—خروج أيضاً عن محلّ الكلام؛ لما عرفت، مضافاً إلى أنّ لازمه التخيير بين كلّ منهما على انفراد و بين كليهما معاً.[4]

صورت پنجم: ورود «مصلحت تسهیل» و تصویر «تخیر شرعی محض»

محقق اصفهانی، پس از ابطال چهار صورت پیشین، صورت پنجم را به عنوان تنها فرض معقول برای تصویر «واجب تخیری شرعی» اختیار می‌کند. لبّ این صورت چنین است: هر یک از دو طرف، فی‌نفسه واجد غرض ملزم و مقتضی ایجاب تعیینی است؛ هیچ تضاد یا کسر و انکساری میان ملاک‌های اصلی دو طرف فرض نمی‌شود. عنصر ثالث عارض، یعنی «مصلحت الإرفاق و التسهیل»، جعل «ترخیص بدلی» را توجیه می‌کند؛ شارع، با حفظ ایجاب هر دو به ملاک ذاتی آنها، در ترک هر یک—به شرط اتیان دیگری—رخصت می‌دهد. برآیند عبارت است از «ایجاب تخیری شرعی محض»؛ نه بازگشت به جامع انتزاعی لازم است و نه تحلیل به تخیر عقلی.

نسبت با تخیر عقلی و جامع انتزاعی: این صورت، بر خلاف صورت‌های قبلی که به تخیر عقلی بازگشت می‌کنند، مبتنی بر

جعل مولوی مضاعف است: «ایجابِ کلیهما» به ملاکِ ذاتی هر یک، و «ترخیصُ ترکِ کلِّ منهما إلى بدل» به ملاکِ تسهیل. بدین جهت، نیازی به ارجاعِ تحلیل به «جامعِ انتزاعی أحدهما» یا «حکم عقل در مقام امتثال» نیست.

لوازم و پیش فرض‌های معقولیت

کفایت قوّتِ مصلحتِ تسهیل: معقولیتِ این صورتِ فرعِ آن است که «مصلحتِ تسهیل» در حدّی باشد که «ترخیصِ بدلی» را توجیه کند، بی آن‌که اصلِ جعلِ ایجابِ هر دو را از حکمت بیندازد.

تحدیدِ مؤاخذه: در فرضِ ترکِ جمیع، اگر وحدتِ عقابِ مراد باشد، یا باید ترخیصِ قلمرو مؤاخذه را تحدید کند، یا ساختار به «وجوبِ واحدِ بدلی» برگردد؛ این جهت، در مقام اثبات، محتاجِ قرینه مستقل است که در بحث‌های پیشین به تفصیل راجع به آن سخن گفته شد.

بنابراین، صورتِ پنجم، با ورود «مصلحتِ تسهیل»، هویتی تمام‌عیار برای «تخیرِ شرعیِ مولوی» فراهم می‌کند: ذاتِ هر یک از اطرافِ مقتضیِ ایجاب است و شارع، به ملاکِ ارفاق، ترکِ هر یک را به عدلِ مقابل ترخیص می‌کند. تفصیلِ صناعی این صورت، همان است که مؤلف در تعلیقه بر نه‌ایة الدراية در دو بیانِ تقریر فرموده است. محقق اصفهانی در توضیح این صورت می‌نویسد:

نعم يمكن أن يُفرض غرضان لكلّ منهما اقتضاءُ إيجابٍ مُحصلٍ، إلّا أنّ مصلحةَ الإرفاقِ والتسهيلِ تقتضي الترخيصَ في تركِ أحدهما، فيوجبُ كليهما؛ لما في كلّ منهما من الغرضِ المُلزمِ في نفسه، ويُرخّصُ في تركِ كلّ منهما إلى بدل، فيكونُ الإيجابُ التخييريُّ شرعيّاً محضاً، من دون لزومِ الإرجاعِ إلى الجامع، فتدبرّ جيّداً. [5]

شرحِ تفصیلی همین صورتِ پنجم و پاسخ به اشکالات محتمل—نظیر میزانِ قوّتِ «مصلحةِ التسهيل»، نسبتِ آن با اصلِ جعلِ ایجابِ للجمیع، و مسئله وحدت و تعددِ عقاب در ترکِ جمیع—در دو بیانِ تعلیقه آمده و پیش‌تر به نقل و نقد گذشت.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1]— محمد حسین اصفهانی، نه‌ایة الدراية فی شرح الکفاية (بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 2، 269.
- [2]— همان.
- [3]— همان، 269-270.
- [4]— همان، 270.
- [5]— همان.

منابع

— اصفهانی، محمد حسین. نه‌ایة الدراية فی شرح الکفاية. ۶ ج. بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.